

مولانا و ملاهادی سبزواری در اندیشه و ادبیات^۱

دکتر سیدمحمد علوی مقدم

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد جیرفت

چکیده

مولانا از آن دسته از شاعران فارسی‌زبان است که در اشعار خود از قرآن مجید و احادیث اسلامی بهره گرفته‌اند و بنابراین، اشعارشان پرمایه‌تر و جاودانه‌تر از اشعار دیگران است. در اهمیت مثنوی معنوی - سروده مولانا - همین قدر کافی است که گفته شود در ادب فارسی هرگاه به‌طور اطلاق از مثنوی سخن به میان می‌آید، منظور شش دفتر اشعار اوست که در قالب مثنوی سروده شده است. مقاله حاضر، نگاهی است به اندیشه این شاعر گرانقدر و دیدگاه او درباره علم و اخلاق و دنیا و مسائلی مانند آن؛ و نیز معرفی شارح مثنوی، حاج ملاهادی اسرار سبزواری و آثار او، همچنین پیوند او با مولانا، به همراه زندگی‌نامه اجمالی و اهمیت وی در تاریخ فلسفه ایران و اینکه چرا فلسفه او باید تحلیل شود، و بالآخره عقاید او درباره زهد و عبادت و نماز و مسائل اعتقادی و عبادی و اخلاقی دیگر. کلیدواژه‌ها: مثنوی، کمال، فضایل اخلاقی، تهذیب نفس، عرفان، تمثیل، علم باعمل، زهد، تقوا، جهاد اکبر.

در آغاز از بانیان و دست‌اندرکاران این مجلس علمی سپاسگزار است و باید گفت اصولاً بزرگداشت یک بزرگ کاری است بس سودمند؛ زیرا با تجلیل از یک شاعر عارف و بزرگ‌مردی چون مولانا جلال‌الدین مولوی و اهمیت دادن بدو، دست کم شماره

۱. برخی از مطالب این مقاله در همایش «مولانا و حکیم سبزواری» در تاریخ ۲۸ آبان ۱۳۸۶ در دانشگاه تربیت معلم سبزواری قرائت شد.

دانشمندان در جامعه افزون می‌شود و در نتیجه جامعه به سوی ترقی گام برمی‌دارد و دانش‌پروری رونق می‌گیرد.

موضوع سخن من بنده به صورت پرسشی مطرح می‌شود و آن اینکه چرا مولوی این همه اهمیت دارد و چرا در محافل علمی جهانی برای او بزرگداشت تشکیل می‌شود. در پاسخ باید گفت اهمیت مولوی در درجه نخست در تعلیمات اخلاقی اوست که به صورت شعر در مثنوی^(۱) او بیان شده است. وجود سجایای اخلاقی و ملکات فاضله، در تأمین سعادت بشر، بسیار اهمیت دارد و اگر اخلاقیات در جامعه‌ای وجود نداشته باشد، زندگی در آن جامعه همچون جهنمی خواهد بود.

بشر آن زمان می‌تواند خوشبخت و سعادت‌مند باشد که علاوه بر برخوردارگی از سرمایه‌های مادی، به همان اندازه به معارف و معنویات که مایه کمال روح انسانی است، توجه کند، از اخلاقیات و معنویات بهره‌بردار و خود را به صفات عالی انسانی متجلی سازد، درستکار باشد، انصاف و دادگری را رعایت کند، و پرهیزکاری را شعار خود سازد. مردمی که در علم و صنعت پیشرفت کرده‌اند ولی از لحاظ اخلاقی، ترقی نکرده‌اند، سعادت‌مند و پیشرفته نیستند.

قرآن کسانی را پیشرفته می‌داند که هم در راه علم و هم از لحاظ اخلاقی و ایمان پیشرفت کرده باشند:

... يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ... (۲)

... خدا درجات انسانی را بالا می‌برد که هم از ایمان و اخلاق برخوردار باشند و هم از لحاظ علمی پیشرفت کرده باشند.

در این آیه، خدا ایمان را بر علم مقدم ذکر کرده است.

آن کس خوشبخت و سعادت‌مند است که روح و روان خود را از پلیدی‌ها پاک کند و خویش را از ناپاکی‌ها برهاند؛ و آن کس که خود را به آلودگی‌ها آلوده کند و به ناپاکی‌ها بگراید، بدبخت است: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا؛ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا. (شمس/ ۹-۱۰)

مثنوی مولانا، اثری است معنوی - اخلاقی که با تعلیمات اخلاقی خود، انسان‌ها را به

مدارج عالی رهنمون می‌شود.

هدف مولانا، رساندن آدم به کمال است؛ و او درحقیقت خواسته است اندیشه‌های اخلاقی را به انسان‌ها تعلیم دهد و آنان را به سعادت برساند؛ سالکان را از هواهای نفسانی برهاند و از دنیا و ظواهر فریبندۀ آن برحذر دارد، چرا که عقیده دارد بدون غلبه بر نفس اماره و پذیرش مکارم اخلاقی، رسیدن به سرمنزل قُرب الهی امکان‌پذیر نیست.

مولانا فضایل اخلاقی را از ارکان اساسی سعادت بشر و مایهٔ تعالی و پیشرفت او می‌داند. شعر آن دسته از شاعران زبان فارسی که از قرآن مجید و احادیث اسلامی بهره جسته‌اند، پرمایه‌تر و غنی‌تر و جاودانه‌تر است.

از نظر مولانا، علمی خوب است که انسان را به انسانیت رهبری کند و انسان را انسان‌تر سازد و نتیجه‌ای انسانی برای انسان‌ها داشته باشد و به قول خودش تأثیر کند و باعث شود انسان‌ها بر نفسانیات غلبه کنند؛ و آنان را به راستی و درستی رهبری کند.

علمی سودمند است که هدفش خدمت به انسانیت باشد. تحول و پیشرفت باید ناظر به فکر و روح جامعه باشد. اگر فکر و روح دگرگون نشود و تحول نپذیرد، پسرفت است و سیر قهقراپی.

از علم فقط هدف مادی داشتن و آن را در راه نابودی انسان‌ها به‌کاربردن، درست نیست. علمی که جامعه از آن سود ببرد، مفید است و می‌تواند مصداق دعای پیامبر اکرم (ص) باشد که فرمود:

اللّٰهُمَّ اَنْفَعْنِي بِمَا عَلَّمْتَنِي وَ عَلَّمْتَنِي مَا يَنْفَعْنِي وَ زِدْنِي عِلْمًا.

خدایا! با آنچه که به من آموختی، مرا سود برسان! و به من چیزی بیاموز که مرا سودمند باشد.

علم‌های اهل دل حمالشان

علم‌های اهل تن احمالشان

علم چون بر دل زند، یاری شود

علم چون بر تن زند، باری شود

(مثنوی مولوی*، دفتر یکم، بیت‌های ۳۴۶۰ و ۳۴۶۱)

مولانا در ابیات بعد می‌گوید:

*. تصحیح دکتر استعلامی.

آن نپاید همچو رنگِ ماشِطه

علم، کان نبود ز هو بی واسطه

تا بسینی در درون آنبارِ علم

هین! بکش بهر هوئی آن بارِ علم

(دفتر یکم، بیت‌های ۳۴۶۳ و ۳۴۶۵)

هدف اصلی مولانا، تعلیم برای رسیدن به کمال است. پند و اندرز مولانا برای این است که انسان‌ها کسب فضایل اخلاقی و ترک رذایل کنند تا به سعادت برسند. او در جای جای مثنوی، اهمیت علم را بیان کرده است:

خاتم مُلکِ سلیمان است علم جمله عالم صورت و جان است علم

(دفتر یکم، بیت ۱۰۳۴)

ولی جالب‌تر این است که اعتقاد دارد علوم و فنون نباید در اختیار بدگوهران قرار گیرد؛ زیرا در این صورت، گویی تیغ و شمشیر را به دست راهزنان داده‌ایم:

بدگُهر را علم و فن آموختن دادن تیغ است دست راهزن
تیغ دادن در کفِ زنگی مست به که آید علم را نادان به دست
علم و مال و منصب و جاه و قرآن فستنه آرد در کف بدگوهران

(دفتر ۴، بیت‌های ۱۴۳۹-۱۴۳۷)

مولانا به مبارزه با نفس بسیار اعتقاد دارد و می‌گوید باید جلوی هرزه‌گری‌های نفس اماره را گرفت و آن را در تنگنا قرار داد و حتی در برخی از اشعارش، شیطان را همانند نفس اماره می‌داند:

نفس و شیطان هر دو یک تن بوده‌اند در دو صورت خویش را بنموده‌اند
چون فرشته و عقل کایشان یک بُدند بهر حکمت‌هاش دو صورت شدند

(دفتر ۲، بیت‌های ۴۰۵۳ و ۴۰۵۴)

آزادی – به‌ویژه آزادی و رهایی از قیود نفسانی و ظواهر دنیایی – مقام والایی نزد مولانا دارد:

بند بگسل، باش آزاد ای پسر! چند باشی بند سیم و بند زر؟

(دفتر ۱، بیت ۱۹)

کُشتنِ نفس، اساس اخلاقیات و پایهٔ عرفان است؛ و برای ورود در راه سیر و سلوک باید ابتدا نفس را دریند کرد و از بین برد:

نفس از درهاست او کی مرده است؟ از غم و بی‌آلتی افسرده است
(دفتر ۳، بیت ۱۰۵۳)

به نظر مولانا، تهذیب نفس از بهترین صفات اخلاقی است. در قرآن (آیهٔ ۱۴ سورهٔ اعلیٰ و نیز آیه‌های ۹ و ۱۰ سورهٔ شمس) به تهذیب نفس سوگند یاد شده است:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا؛ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا. (شمس / ۱۰-۹)

مولانا انسان‌ها را از دنیا و ظواهر آن برحذر می‌دارد ولی استفادهٔ صحیح از نعمت‌های دنیا در حد مطلوب را درست می‌داند و با تمثیلی می‌گوید: آب در زیر کشتی برای کشتی پناه است و در داخل کشتی باعث نابودی کشتی و سرنشینان خواهد بود:

آب در کشتی هلاک کشتی است آب اندر زیر کشتی پُشتی است
مثنوی مولانا، دریای ژرف و پهناور فضیلت‌های اخلاقی است. مولانا شخص باادب را دارای تمامی مکارم و فضایل اخلاقی می‌داند و ادب را به درجه‌ای از اهمیت می‌رساند که از خدا درخواست ادب می‌کند و بر آن است که بی‌ادب، جهان‌ی را دچار فتنه و آشوب می‌کند:

از خدا جویمم توفیق ادب بی‌ادب محروم ماند از لطف رب
بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد

(دفتر ۱، بیت‌های ۷۸-۷۹)

مثنوی مولانا، اثری تعلیمی است که خواننده را به کسب فضایل اخلاقی تشویق می‌کند و از رذایل اخلاقی باز می‌دارد و بر آن است که ناپسند‌های اخلاقی، انسان را از رسیدن به کمال مطلوب باز می‌دارد.

مولانا تکبر را نکوهش می‌کند و آن را از رذایل اخلاقی و آفت و باعث گمراهی افراد می‌داند و معتقد است که دلیل گمراهی ابلیس ملعون نیز تکبر بوده است:

زلّت آدم ز اشکم بود و باه و آن ابلیس از تکبر بود و جاه
(دفتر ۵، بیت ۵۲۱)

مولانا حسد را ناپسند می‌شمرد و آن را نکوهش می‌کند؛ همچنان که طمع را یکی از رذایل می‌داند.

مولانا ناپسند‌های اخلاقی را به‌طور کلی نکوهش می‌کند و معتقد است عرفان اسلامی و اخلاقیات دو مقولهٔ جدا از هم نیستند و سالک تا به اخلاق الله متخلق نشود و خود را مذهب نسازد، عارف نخواهد شد و عارف راستین از رذیلت‌های اخلاقی به‌دور است؛ چرا که عرفان، راه خدا و ملک اولیا است. عرفان، زدودن محبت ماسوی‌الله از قلب و معتقد شدن به قید بندگی حق است. در واقع، عرفان، صِبْغَةُ الهی بر خود زدن است:

صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً... (بقره/۱۳۸)

عارف از ماسوی‌الله منقطع می‌شود و جز خدا به چیزی نمی‌نگرد و به چیزی تکیه نمی‌کند و امر و نهی کسی جز خدا را نمی‌پذیرد. عارف عقیده دارد که یاد خدا، دل را جلا می‌دهد و به آن صفا می‌بخشد و آن را آمادهٔ تجلیات نور الهی می‌سازد:

... وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ... (عنکبوت/۴۵)

عارفان اسلامی برآن‌اند که اگر آدمی بتواند بر نفس خود – که مظهر خودخواهی و خوی‌های ناپسند است – فایق آید، گام اصلی را در راه حق و کسب سعادت معنوی برمی‌دارد و این همان چیزی است که در قرآن مجید نیز آمده است.

در قرآن کریم هم تهذیب نفس بسیار مهم و در آیاتی از مهم‌ترین اهداف انبیا شمرده شده؛ چرا که منشأ و مبدای همهٔ بدبختی‌ها که در طول تاریخ گریبانگیر بشر بوده، طغیان نفس و سرکشی‌های هواهای نفسانی و آلوده‌بودن نفس به رذایل بوده است. قرآن مجید دستور داده است:

... وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ... (ص/۲۶)

مولانا بر آن است که کسانی که خود را از تعلقات دنیایی به‌دور داشته و به دنیا بی‌توجه بوده و دست‌نیاز از آستین بیرون نیاورده‌اند، چون سروی آزاد، سرافراز زیسته و بار منت کس را به‌دوش نکشیده و هیچ‌خوف و هراسی به دل راه نداده‌اند.

یکی از موضوعاتی که در بلاغت جایگاه خاصی دارد، تمثیل است. تمثیل بهترین

وسيله‌ای است که عقل با آن، معانی غیر محسوس را برای افراد کند ذهن محسوس می‌سازد و از روی حقایق عقلی پرده برمی‌دارد و هر ناشناخته‌ای را شناخته می‌گرداند؛ زیرا گاه هست که توده‌ای از مردم، براهین عقلی را نمی‌توانند به سادگی درک کنند و از راه تمثیل حقایق را بهتر می‌فهمند.

بی‌جهت نیست که برای تفهیم امر معنوی و فهماندن امر غیر محسوس، مثالی محسوس می‌آورند تا مطلب به خوبی استنباط شود و کاملاً مرکوز ذهن بماند.

علمای بلاغت می‌گویند: تمثیل، منتها درجه بلاغت است؛ زیرا در تمثیل، ایجاز لفظ هست و گوینده با تمثیل بهتر می‌تواند به نتیجه برسد و هم از این رو است که شاعران در اشعار خود انواع تمثیلات و تشبیهات را به کار برده‌اند.

در قرآن مجید هم تمثیلات فراوانی وجود دارد تا اذهان بهتر به مسائل توجه کنند. در این باره، در قرآن آمده است:

وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ... (عنکبوت / ۴۳)

قرآن با تمثیلات گوناگون، مقاصد و مفاهیم را بهتر در اذهان رسوخ می‌دهد:

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا... (جمعه/۵)

مثل آنان که به تورات مکلف شدند ولی حق آن را ادا نکردند، همچون درازگوشی است که کتاب‌هایی را حمل می‌کنند...

در حقیقت قرآن خواسته است بگوید: همان‌طور که درازگوش از کتاب جز سنگینی چیزی احساس نمی‌کند و برایش تفاوت ندارد که سنگ و چوب بر پشت دارد یا کتاب، عالمان بی‌عمل هم که سنگینی مسئولیت علم را بردوش دارند، بی‌آنکه از برکات علم بهره‌گیرند و به علم خود عمل کنند، چنین‌اند.

افرادی که با الفاظ قرآن سروکار دارند ولی از محتوا و برنامه‌های عملی قرآن بی‌خبرند نیز مصداق همین آیه هستند.

سعدی مفهوم این آیه را در شعر گنجانده و گفته است:

چارپایی بر او کتابی چند

نه محقق بود نه دانشمند

درواقع گفته است: آن چهارپا، کتاب را که حاوی علوم و فنون و نتیجه زحمات دانشمندان است، بر پشت می برد و چیزی از آن در نمی یابد جز رنج و تعب فراوانی که در کشیدن بار بدان چهارپا می رسد. یعنی اگر بر پشت او خشت و سنگ و آجر باشد و یا آن ذخایر علمی، برای او چندان تفاوتی ندارد و یکسان است.

در تمثیل باید میان ممثّل [=مشبه به] و ممثّل له [=مشبه] در بیشتر امور جزئی متعلق، تطابق کلی باشد؛ و هرچه تطابق زیادتر باشد، تشبیه تمثیل، راسخ تر خواهد بود. مثلاً در شعر زیر:

دیده اهل طمع به نعمت دنیا
پر نشود همچنان که چاه به شبنم
در این بیت، ممثّل له [مشبه]، «دیده اهل طمع» است؛ نه مجرد آن بلکه دیده اهل طمع از آن جهت که به نعمت دنیا پر نمی شود. همچنین، مشبه به [=ممثّل]، چاه است، از آن جهت که به شبنم پر نمی شود.

بنابراین، در این بیت، میان ممثّل و ممثّل له، هر دو تطابق، متحقق است. توجیه مطلب این است که انسان های طمعکار، اندک اندک مال گرد می آورند و آتش حرص ایشان نمی میرد و از میان نمی رود و این حالت کاملاً مشابه چاهی است که کسی بخواهد آن را قطره قطره از شبنم، پر آب کند؛ که البته این امر، عادتاً امکان ندارد. در شعر زیر:

قرار در کف آزادگان نگیرد مال
نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال
در مصراع اول یک مشبه و در مصراع دوم دو مشبه به وجود دارد: مال در کف آزادگان قرار نمی گیرد چنان که صبر در دل عاشق و آب در غربال؛ و چون ادات تشبیه وجود ندارد، یعنی شاعر نگفته است «چو صبر در دل عاشق چو آب در غربال»، بیت بلاغت بیشتری دارد، افزون بر اینکه شاعر سه چیز (مال، صبر و آب) را به وصف «عدم قرار» متصف کرده است. بسیاری از شاعران، با توسل به تمثیلات گوناگون، مقاصد و مفاهیم درونی خود را به طرز پسندیده و جالبی بازگفته اند. از جمله در اشعار سنایی و عطار و مولوی، مطالب بیشتر در قالب تمثیل بیان شده است.

مثنوی مولوی، از جهت به کارگیری تمثیل، بسیار غنی است. مولانا بسیاری از داستان‌ها و تمثیلات و حکایات را که در آثار دیگران هم بوده، با سلیقه خاصی پروراند و به آنها شاخ و برگ داده و بلاغت را به حد اعلا رسانیده است.^(۳)

مولانا برای تفهیم امر معنوی و غیر محسوس، از امر محسوس استفاده کرده و در حقیقت، برای بیان نکته‌های اخلاقی و اجتماعی از داستان بهره جسته است تا موضوع برای همگان قابل درک و فهم باشد و نتیجه بهتر به دست آید.

در مثنوی مولانا، گاه قصه در نهایت ایجاز گفته شده و به گونه تمثیل درآمده است به طوری که گاه داستان در یک بیت تمام می‌شود؛ مانند:

مرغی اندر شکار کرم بود گر به فرصت یافت او را در ربود

(مثنوی نیکلسن، دفتر پنجم، ص ۸۵۶، ب ۷۱۹)

در داستان تمثیلی آن مرغ که قصد صید ملخ کرده و به صید ملخ مشغول بود و باز گرسنه، غافلی که از قفای او قصد صید او را داشت.

مولانا تمثیل زیر را در مقام فنای فی‌الله و وصال حق آورده و گفته است کسی می‌تواند در این راه معنوی گام گذارد و این راه پرخطر را طی کند و به حرم قدس خدایی راه یابد که از تمامی صفات حیوانی همچون عجب، تکبر، حرص، حسد، خودپسندی و دیگر اخلاق زشت شیطانی، دوری کند و از دوستی ماسوی‌الله دل برکند و همواره در تحصیل صفات انسانیت و کسب معرفت و شناخت حقیقت بکوشد و از لذات جسمانی قطع علاقه کند:

آن چنان که کاروان درمی‌رسید در دهی آمد دری را باز دید
آن یکی گفت اندرین بردالعجوز تا بیندازیم اینجا چند روز
بانگ آمد نه بینداز از برون وانگهانی اندر آ، تو اندرون
هم برون افکن هرآنچه افکندنی است درمیا با آن که این مجلس سنی است

(دفتر ششم، ص ۱۱۳، ب ۱۱۳۴)

مولانا، در تمثیل زیر، از کسانی که تن پروری کرده‌اند و از اصل و حقیقت آدمی بی‌خبرند، سخن به میان آورده و مثل آنان را چون موش و ماری دانسته است که اگر همه

جهان آفرینش همچون باغی از انواع میوه‌ها و نعمت‌های گوناگون باشد، جز اندکی از خار و خاشاک بهره‌ای ندارند و یا مانند کرمی که در میان چوب، به اندک بهره‌ای که از چوب دارد، قناعت می‌کند و از جهان پهناور که سرشار از نعم فراوان است، بی‌خبر است:

گر جهان باغی پر از نعمت شود قسم موش و مار هم خاکی شود
در میان چوب گوید کرم چوب مر کرا باشد چنین حلوی خوب
کرم سرگین در میان آن حدث در جهان نقلی نداند جز خبث

(دفتر پنجم، ص ۸۳۴، ب ۳۰۱)

مولانا در جای دیگر، به تقلید کورکورانه سخت حمله می‌کند و معتقد است که تقلید کورکورانه، مفاسد متعدد پدید می‌آورد و زیان‌های ناشی از آن، قابل جبران نیست، حتی اگر این تقلید در راه علم باشد. او تنها تقلید در علمی را مفید می‌داند که از انوار ملکوتی و وحی خداوندی سرچشمه گرفته باشد:

علم چون بر دل زند، یاری شود علم چون بر تن زند، باری شود
هین مکن بهر هوئی این بار علم تا شوی راکب تو بر رهوار علم

(مثنوی کلاله خاور، ص ۶۸)

مولانا معتقد است که در تقلید کورکورانه، مفاسد فراوان وجود دارد و در این باره داستان‌های فراوانی به‌عنوان مثال آورده و حتی برای تأیید نظریه خود گفته است:

از مـحـقـق تـا مـقـلـد فـرـق هـا سـت
کاین چو داوود است و آن دیگر صداست
منبع گفتار این، سوری بود

وان مـقـلـد کـه نـهـنـه آموزی بـود

(دفتر دوم، ص ۲۲۵، ب ۴۹۶)

مولانا در آغاز مثنوی گفته است:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند از جدایی‌ها شکایت می‌کند
«نی» در این بیت تمثیلی از روح ولی یا انسان کامل است که به‌علت دوری از نیستان

[=عالم روحانی که در ازل در آن می‌زیسته] نالان شده است و این اشتیاق بازگشت به موطن اصلی خویش را در دیگران بیدار می‌کند.

شعر معروف

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد؟ قسمت یکروزه‌ای!
که معنایش عبارت است از اینکه هر یک از ما می‌تواند مقدار اندکی از آب دریا را در خود جا دهد، تمثیلی است برای حوصله‌نداشتن و بی‌طاقت بودن و عدم قابلیت مردم بلهوس، برای ظرفیت دریای اسرار توحید الهی؛ و با توجه به شعر بعدی:

کوزه چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پررُز نشد
اشارتی است به قناعت و ترک حرص. مولانا می‌گوید: اگر تمامی سیم و زر دنیا را به حریصان بدهند، باز هم کوزه حرص آنان پر نمی‌شود؛ و تنها راه چاره، قناعت است و اکتفا به قدر ضرورت. آنگاه در مصراع «تا صدف قانع نشد پر در نشد»، اهمیت و ارزش قناعت را می‌فهماند؛ و در واقع می‌گوید: «جوف انسان قانع، مملو از جواهر کنوز اسرار خواهد شد».

مولانا در شعر

کس به زیر دم خری نهد خر نداند دفع آن، برمی‌جهد
تمثیلی به کار برده، برای شخص نادانی که خار هواها در بن قلب او محکم شده و خوب جا گرفته است و او نمی‌تواند با سوزن توبه و عمل آن را به‌در آورد.

مولانا گفته است خری که زیر دمش، خاری نهاده باشند و نداند که چگونه خار را از خود دور کند، «عاقلی باید که خاری برکند» (یعنی به خارچین و به پیر راهدان نیاز هست).^(۴) و اینک، از شارح مثنوی مولوی یعنی حاج ملاحادی اسرار سبزواری و پیوند او با مولانا، بحث می‌کنیم.

از حاج ملاحادی، تجلیل می‌کنیم؛ زیرا او عالمی است عامل و دانشمندی است باتقوا. او در سال ۱۲۱۲ هجری قمری در شهرستان سبزواری به دنیا آمد و پس از هفتاد و هفت سال زندگی پرخیروبرکت، در سال ۱۲۸۹ در همان شهر سبزواری از دنیا رفت. آرامگاهش که در روزگار فوتش، در باغی بیرون دروازه نیشابور، بر سر راه زوار بود، اکنون در وسط شهر

سبزواری قرار گرفته و زیارتگاه صاحب‌الدان است.

او فیلسوفی بزرگ و عارفی وارسته بود که در همه عمر با کمال زهد و تقوا و صدق و صفا، و در نهایت عزت زندگی کرد و به هیچ یک از اغنیا نیازمند نبود و از کسی چیزی توقع نکرد.

او دانشمندی است که کرامات بسیاری به او نسبت داده‌اند؛ ولی باید گفت چه کرامتی بالاتر از تسخیر نفس و تسلط بر هواهای نفسانی؟!

او دانشمندی بود که در ایام تحصیل، به قناعت زندگی می‌کرد؛ ولی نه از آن جهت که بی‌بضاعت بود، بلکه از آن جهت که ذاتاً دانشمندی قانع بود و از تجمل‌پرستی و زندگی پرزرق‌وبرق برکنار!

او دانشمندی بود که در مدت هفت سال اقامتش در اصفهان، به‌قدری در راه تحصیل علم می‌کوشیده که در شبانه‌روز بیش از چهار ساعت نمی‌خوابیده و بیشتر وقت او، صرف مطالعه و مباحثه با طلاب می‌شده است.

او دانشمندی است که در بازگشت از سفر حج، یک سال به‌طور ناشناس، با داشتن آن مقام علمی و کمالات ذاتی، در اتاق خادم مدرسه زندگی می‌کند و در نظافت مدرسه با خادم مدرسه همکاری می‌کند و بدین وسیله نفس‌کشی می‌کند و به جهاد اکبر می‌پردازد! او دانشمندی است که در مدت اقامت ۳۷ ساله‌اش در سبزواری، فقط مسیر راه منزل تا مدرسه فصیحیه را - که مدرس حاجی در آنجا بوده - پیموده و در این مدت در اعلای معارف و عوارف کوشیده و سرانجام در روز ۲۲ ذی‌حجه ۱۲۸۹ هجری قمری به عالم بقا شتافته است.

حاج ملاهادی، از مفاخر قرون اخیر ایران و زنده‌کننده فلسفه اشراق است؛ فیلسوفی است فیاض و عالمی است عامل و عارفی است کامل و فرزانه‌ای است فاضل و سالکی است واصل.

او دانشمندی است که آثاری به زبان‌های فارسی و عربی از خود به‌یادگار گذاشته که همه آنها با استقبال اهل فضل و دانش‌پژوهان همراه بوده است؛ که برخی از آن آثار

عبارت‌اند از:

۱. شرح منظومه حکمت: که آن را غرر الفرائد نامیده و خود نیز در مقدمه گفته است:

سمیت هذا غرر الفرائد^(۵) أو دَعْتُ فِيهَا عُقَدَ الْعَقَائِدِ^(۶)

۲. شرح منظومه در منطق: اسم اصلی آن، لآلی المنتظمه است؛ سیصد بیت دارد و اشعار آن منظومه را حاجی خود سروده و سپس تمامی سیصد بیت را شرح کرده و آغاز آن، چنین است:

نَحْمَدُ مَنْ عَلَّمَنَا الْبَيَانَ وَ قَارَنَ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ

در اهمیت دو منظومه حاجی در حکمت و منطق – که متن و شرح از آن خود حاجی و جزء کتب درسی طلاب حوزه است – همین بس که از روزگار تألیف، در حوزه‌های علمی نجف، کربلا، قم، اصفهان، مشهد و دیگر حوزه‌ها تدریس می‌شود.

۳. حاج ملاحادی در رموز طاعات و اشارات عبادات، کتابی نوشته که متن آن شعر است و حاجی خود، آن را همچون شرح منظومه منطق و حکمت شرح کرده است. در این کتاب که نام آن شرح التبراس فی اسرار الاساس است، حاجی مطالب فقهی را با ادله فلسفی و عرفانی بیان کرده است.

۴. اسرارالحکم که در دو بخش است:

بخش نخست آن در حکمت علمی است و کتابی است در معارف مبدأ و معاد، مشتمل بر مطالب حکمت اشراقیه...

جالب توجه آنکه حاجی در مقدمه این کتاب (ج ۱، ص ۳)، تقوا را برای پیشرفت علم ضروری دانسته و گفته است: «اتقوا الله يعلمكم الله».

بخش دوم، در حکمت عملی است، که در آن درباره طهارت و صلوة هم بحث کرده و سر نماز را هم بیان کرده و نماز را معراج مؤمن به حساب آورده و بر آن است که باید از روی شوق و نشاط به نماز ایستاد؛ زیرا نماز، ذکر اوست و حضور به محضر اوست.

۵. اسرارالعبادة: یکی دیگر از کتب فارسی حاجی است و چون معظم‌له، معانی دقیق فلسفی را در این کتاب و کتاب اسرارالحکم آورده، فهم این دو کتاب برای همگان دشوار است.

۶. حاشیه بر شواهد الربویة فی المناهج السلوکية ملاصدرا: که در آن، مشکلات و معضلات شواهد الربویة را روشن کرده است.

۷. حواشی بر اسفار ملاصدرا، مفاتیح الغیب ملاصدرا، و مبدأ و معاد ملاصدرا، از جمله تألیفات دیگر حاج ملاهادی است.

۸. حاشیه بر کتاب شوارق ملا عبدالرزاق لاهیجی، در حکمت، نیز از نوشته‌های حاجی است.

۹. حاج ملاهادی، رساله‌ای در مبدأ و معاد نوشته است.

۱۰. شرح دعای جوشن کبیر: که بنا به نوشته استادم، روانشاد حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ ولی‌الله اسراری [کتاب شرح حال حاج ملاهادی، ص ۴۱]، از بهترین مؤلفات حاج ملاهادی است؛ زیرا در این کتاب، حاجی رموز کلمات فلاسفه و عرفا را توضیح داده است. نام دیگر این کتاب، شرح اسماء الحسنی است.

۱۱. شرح دعای صباح حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام.

۱۲. حاشیه بر کتاب بهجة المرضیة [= سیوطی در علم نحو].

۱۳. در محسنات بدیعی، کتاب راح قراح را نوشته است.

۱۴. حاج ملاهادی، بر ابیات مشکل هر دفتر از شش دفتر مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد مولوی، شرحی نوشته است؛ و این نشان می‌دهد که حاجی، علاقه خاصی به مولانا داشته و این کتاب را زیاد مطالعه می‌کرده است. از این شرح به‌خوبی فهمیده می‌شود که این عارف بزرگ و فیلسوف سترگ، اطلاعات فراوانی بر اقوال عرفا داشته و چون حاجی، ذوق شعری هم داشته، علاوه بر استشهاد به آیات قرآنی و احادیث اسلامی، گهگاه به اشعار عرفانی خود نیز استناد کرده و بدانها استشهاد جسته است.

۱۵. کتاب هدایة الطالبین فی معرفة الانبیاء والائمة المعصومین، یکی دیگر از کتب

فارسی حاج ملاهادی است که در دو باب است و هر باب چند فصل و هر فصل چند هدایت دارد.

باب اول کتاب در نبوت است و فصلی از آن در نبوت مطلقه. حاجی در این فصل،

ارسال رسل را از راه قاعده لطف بر خدا واجب دانسته است. فصلی را هم به بیان معجزه

نبی اختصاص داده است. او در فصل سوم، نبوت حضرت محمد (ص) را اثبات کرده و برای آن بزرگوار، دو نوع معجزه قائل شده: یکی معجزه باقیه که قرآن است؛ دیگری متخلق بودن آن بزرگوار به صفات خدایی، از آن جهت که هرگز کار قبیحی از او سر نزد و هرگز دروغی از او شنیده نشد و بسیار مهربان بود و «عظیم الشفقه».

باب دوم کتاب هدایة الطالبین، به امامت اختصاص دارد.

علاوه بر کتب و رسالاتی که حاج ملاهادی نوشته و بعضی از آنها چاپ شده و برخی هم تاکنون به چاپ نرسیده است، معاصران این فیلسوف، یک سلسله سؤالاتی از آن بزرگ پرسیده‌اند و ایشان هم پاسخ داده‌اند که این پاسخ‌ها و پرسش‌ها، از جهاتی ارزش فراوان دارد؛ زیرا بیشترین آنها مسائل مشکل دینی و اعتقادی است که قرن‌ها درباره آنها بحث شده است.

درباره شعر و شاعری حاج ملاهادی باید گفت که ایشان ذوقی لطیف و عارفانه داشته و بسیاری از نکات عرفانی و فلسفی را به نظم درآورده ولی از لحاظ ادبی، شعر او متوسط است.

حاج ملاهادی، علاوه بر تصنیفات و تألیفات فراوانی که به عربی و فارسی نوشته، دیوان شعری هم دارد که مجموعاً ۱۷۴۴ بیت شعر فارسی دارد.

حاج ملاهادی پس از مسافرت و دانش‌اندوزی در شهرهای مشهد، اصفهان و کرمان، در سال ۱۲۵۲ هجری قمری در شهر سبزوار رحل اقامت افکند و مدت ۳۷ سال در مسقط‌الرأس خود - سبزوار - به تدریس حکمت و منطق پرداخت و با وجود حوزه‌های بزرگ فلسفی در تهران و اصفهان، سبزوار هم از برکت وجود او در سال‌های ۱۲۵۲ تا ۱۲۸۹ هجری قمری مرکز تجمع افاضل شد و طالبان علم و فضیلت از شهرهای دور و نزدیک برای کسب فیض به خدمت حکیم بزرگ می‌رسیدند و دانش فرامی‌گرفتند.

حاج ملاهادی، در تاریخ فلسفه ایران قابل توجه است؛ زیرا:

اولاً، معظم‌له دنباله کار ملاصدرا را گرفته و عقاید او را بیشتر و بهتر توضیح داده و با وجودی که او نیز گهگاه همچون ملاصدرا در پرده سخن گفته، بیانش واضح‌تر و روشن‌تر

از ملاصدرا است.

ثانیاً، حاج‌ملاهادی گهگاه عقاید ابن‌سینا را تشریح کرده و چون حاج‌ملاهادی بزرگ‌ترین متفکر عصر اخیر ایران است، فلسفه او باید تحلیل شود.

ثالثاً، حاج‌ملاهادی، علاوه بر اینکه از حکما و عرفای موفق روزگار خود بوده و آثار علمی مهمی از خود به‌یادگار گذاشته است که همه آنها مهم و قابل استفاده هستند، و علاوه بر اینکه شاگردان برجسته و ممتازی تربیت کرده، باید گفت که در فیلسوف سبزواری چند صفت عالی و ممتاز هم بوده که در درجه اول تقوای او است. او زهد را در نیت پاک می‌دانسته است نه در خرقة چند چاک. او آنان را که ظاهراً روی به محراب عبادت و نماز دارند و در باطن دل به بخارا و بتان طراز و در میان مردم به تقدس و تعبد مشهورند و در خفا سرگرم کارهای دیگر، سخت نکوهش می‌کند.

از حاج‌ملاهادی تجلیل می‌کنیم، چون عالمی عامل بوده و علاوه بر مراتب عالیة علمی، ملکات فاضله انسانی داشته است.

پی‌نوشت

۱. مثنوی او به قدری مهم است که در ادب فارسی وقتی به‌طور اطلاق مثنوی می‌گویند، به شش دفتر اشعار او که در قالب مثنوی سروده شده است، اطلاق می‌شود؛ زیرا می‌گویند هر مطلق منصرف می‌شود به فرد اکمل.

۲. بخشی از آیه ۱۱ سوره مجادله است. آغاز آیه چنین است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَقَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...

در این آیه، فعل مضارع (يَرْفَعِ) چون پس از فعل امر واقع شده و در جواب شرط است، مجزوم شده است.

۳. برای آگاهی بیشتر، رجوع شود به: قصص و تمثیلات مثنوی، استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ اول، انتشارات دانشگاه تهران.

مولانا و ملاحادی سبزواری در اندیشه و ادبیات ۱۴۷

۴. در باب تمثیل در مثنوی مولانا، رجوع شود به مقاله مفصلی که من بنده نوشته و در صفحات ۹۱۹ تا ۹۴۰ کتاب در قلمرو بلاغت چاپ شده است.

۵. غررالفرائد: گوهرهای نفیس بسیار نیکو. کلمه «عُزْر»، جمع «أَعْر» است به معنای «بسیار نیکو»؛ و «فرائد» جمع «فریده» است به معنای «گوهر نفیس».

۶. این کتاب را غررالفرائد نامیدم؛ و در این کتاب، عقاید و افکارِ گره‌مانندی به‌ودیعت نهادم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



ثروہشکادعلوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی